

مطالعه و تأملی بر رویکرد آلبر کامو به معنای زندگی

قاسم رضایی*

دانشجوی دکتری فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

محمدجواد صافیان**

دانشیار فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۲/۹/۳۰، تاریخ تصویب: ۹۳/۴/۹)

چکیده

آدمی برای زیستن در جهان نیازمند دلیل است. به تعبیر دیگر «برای» چه هدفی هستیم و باید زندگی کنیم؟ اگر این «برای» نباشد، انسان از جهت‌دهی به فعالیت‌های روزمره خود ناتوان خواهد بود. اما همه سخن بر سر این است که این «برای» را از کجا می‌توان آورد؟ آیا این «برای» در ساختار طبیعت نهاده شده و باید آن را جستجو و کشف کرد؟ و یا اینکه این «برای» عینیتی نداشته و تنها وابسته به شخص subjective بوده و هر کس باید یک «برای» برای زندگی خود تعریف کند؟ بر این اساس این سؤال قابل طرح است که آیا معنا امری فراطبیعی است و یا اینکه می‌توان با طرد عناصر متافیزیکی، همچنان از معناداری زندگی سخن گفت؟ آلبر کامو یکی از اندیشمندان سده بیستم است که از منظری ویژه، مسئله معنای زندگی را مطرح کرده و با منحصر ساختن زندگی در همین زیست جهان، معناداری زندگی را پذیرفته است، که در این مقاله با توجه به نظریه آگزیستانسیالیسم و فلسفه پوچی به این موضوع پرداخته خواهد شد.

واژه‌های کلیدی: معنای زندگی، اضطراب، پوچی، متافیزیک، کامو.

* تلفن: ۰۳۱۱-۶۶۸۰۰۷۰، دورنگار: ۰۳۱۱-۶۶۸۰۰۷۰، E-mail: G.rezaee@yahoo.com

** تلفن: ۰۳۱۱-۶۶۸۰۰۷۰، دورنگار: ۰۳۱۱-۶۶۸۰۰۷۰، E-mail: javadsafian777@gmail.com

مقدمه

معنای زندگی یکی از جدی‌ترین مسائلی است که ذهن انسان را به خود معطوف داشته است. اگر به کتاب‌های فلسفه، کلام و اخلاق گذشته بنگریم، بحثی مستقل و مشخص تحت عنوان «معنای زندگی» در آن‌ها نمی‌یابیم. گویی معناداری زندگی امر مسلمی تلقی گردیده است. اما امروزه برخی از فیلسوفان دین و گاه فیلسوفان اخلاق به طور مستقل به این موضوع پرداخته‌اند. بدون تردید پرسش از «معنا» پیوند بسیار عمیق و نزدیکی با زندگی دارد. زیرا این پرسش تنها از سوی موجودی مطرح می‌شود، که این سؤال برای وی مطرح است. پرسش محوری در این خصوص آن است که چه چیزهایی در شکل‌گیری معنا مؤثر است؟ آیا معنا امری است که در متن واقعیت مندرج است و آدمی می‌بایست با طی مراحل بدن نزدیک شده و آن را کشف یا صید کند؟ یا اینکه برعکس، این آدم است که با طرح‌ها و مقاصد خویش، زمینه معناداری زندگی را فراهم می‌کند؟ و یا اینکه نظریه معنا تلفیقی از این دو است؟ مسئله معنای زندگی، زمانی اهمیت می‌یابد که انسان‌ها با نگاه انتقادی در باره فعالیت‌های هدفمند خود، به تأمل پرداخته و با این احتمال که ممکن است آنها، پوچ و بیهوده تلقی گردند؛ وحشت‌زده می‌شوند. آنها در جستجوی میزان یا مقیاسی هستند که این فعالیت‌ها را مهم جلوه دهد. در یک کلام، آدمی چنین احساس می‌کند، که باید نقد عمر خویش را صرف چیزی سازد که به نوعی به کار دنیا یا آخرت او بیاید. این کاملاً امری مطلوب و طبیعی است که بپذیریم یک انسان برخوردار از عقل سلیم، عمر خویش را بر سر هیچ و پوچ نمی‌گذارد و ناگزیر می‌بایست روال زندگی را برای خود معنادار بباید. آنچه دقت در این موضوع را افزایش می‌دهد در اغلب موارد توجه به پایان زندگی است. قطعی بودن مرگ، اهمیت این پرسش را صد چندان می‌کند.

در این زمینه، رویکرد آلبر کامو به عنوان یکی از متفکران صاحب نام و تأثیرگذار بر اندیشه غربی حائز اهمیت است. کامو ضمن حذف مقولات متافیزیکی، خوانشی دنیوی از معنای زندگی ارائه می‌دهد. خلاصه رویکرد او عبارت از اهتمام به نفس زندگی در همین جهان است. او قائل به پوچی است، اما پوچی را نه پایان، بلکه سرآغازی جدید برمی‌شمارد که با فهم آن باید از آن گذر کرد. در این مجال سعی بر آن است تا ضمن مطالعه دیدگاه کامو درباره مسئله معنای زندگی، به تأملی کوتاه در زمینه آراء و اندیشه‌های وی بپردازیم.

بحث و بررسی

همانسان که بیان شد، مبحثی تحت عنوان معنای زندگی تا چندی پیش در میان فلاسفه وجود نداشت. بنابراین، بسیاری از مسائل مربوط به معنای زندگی، چکیده آن حقایق اساسی است که برخی فلاسفه و حکما در طول تاریخ اندیشه به آن پرداخته‌اند و این امر با نظریه‌های معرفتی نیز ارتباط دارد. مباحث فلاسفه بیشتر پیرامون این موضوع بوده که انسان چگونه عمل کند تا به عنوان یک انسان اخلاقی زیسته باشد؟ افلاطون از معنا و مفهوم زندگی با صراحت سخن نمی‌گوید، ولی زندگی را مشتمل بر دو جنبه علمی و عملی می‌داند (افلاطون، ۳۴۵). وی معتقد است که افراد انسانی می‌میرند، ولی مثال انسان که درخشان‌ترین و بهترین همه است، باقی می‌ماند؛ و همین امر به نوعی موجد آرامش می‌شود. فیلسوفان شهریار تنها کسانی هستند که می‌توانند ما را در آرامش، و با جهان در هماهنگی و صلح نگه دارند. آرمان تربیتی افلاطون نیز، تحقق جامعه‌ای برخوردار از عدالت، زیبایی، حکمت، برادری، آرامش، و حسن نیت است. در مجموع می‌توان، معنای زندگی را از منظر افلاطون در بعد اجتماعی آن، حضور ارزش‌های اخلاقی همچون صلح، آرامش، زیبایی، عدالت، حکمت، حسن نیت، و برادری تلقی کرد. همان پدیده‌ای که به «هویت متعادل» نیز موسوم است (استیس، ۱۹۹۲، ۲۷) ارسطو نیز با بیان اینکه، هدف جامعه سیاسی، نه تنها زیستن، بلکه «به زیستن» است، تلویحاً «حیات برین» را آرمان و مقصود زندگی تلقی می‌کند (ارسطو، ۱۹۸۵، ۷۴). اپیکور فیلسوف یونانی می‌گوید برای رسیدن به شادمانی و لذت پایدار معنوی باید از زندگی به‌طور معتدل بهره گرفت. باید بیاموزیم که میان لذت و الم، به تعادل دست یابیم که همان آرامش است. (توماس، ۱۹۸۶، ۵۲) رگه‌های تاریخی معنای زندگی را، در دو قرن اولیه پس از میلاد مسیح، در اندیشه و آثار فیلسوفان رواقی می‌توان مشاهده کرد. آنها معتقد بودند که چون خرد انسانی جنبه‌ای از لوگوس الهی (عنصر عقلی سرمدی) است، انسان توانایی کشف عناصر عقلی جهان و در نتیجه هماهنگ زیستن با آنها را داراست. از نظر آنها، موافق لوگوس زیستن، یعنی هماهنگی با طبیعت که در نتیجه منجر به فضیلت و خوشبختی می‌شود؛ بنابراین، معنا و آرمان زندگی، دستیابی به خوشبختی است. از فیلسوفان رواقی می‌توان به اپیکتتوس و اورلیوس اشاره کرد. اپیکتتوس، این مطلب را خاطر نشان می‌کند که، انسان‌ها نه به وسیله حوادث، بلکه به خاطر نوع تفکر درباره حوادث، آسیب می‌بینند. بنابراین، هر دو متفکر رواقی بر این نکته تأکید می‌ورزند که تعبیر و تفسیر حوادث و معنایی که آنها در زندگی ما دارند، به مراتب از خود حوادث با اهمیت‌تر است (همان ۷۳). مسئله معنای زندگی در فلسفه‌های معاصر با رویکردهای

به طور نسبی متعارضی مواجه می‌شود. در سده بیستم، انتظار تفسیر و تبیین معنای زندگی در فلسفه‌های تحصیلی *positivism* بیهوده است، زیرا هدف این فلسفه، تعیین ملاک معناداری گزاره‌هاست. این بحث در بین فلاسفه تحلیلی با بررسی و موشکافی زبان، معنا و تأمل در مفاهیم به طور ویژه جریان دارد. به عنوان نمونه از همان ابتدا، به بررسی معنی «معنا» در عبارت «معنای زندگی» پرداخته‌اند. یعنی روشن ساختن این نکته که مردم هنگامی که می‌گویند، چه چیزی زندگی را معنادار می‌سازد؟ به طور دقیق چه چیزی را مدنظر دارند؟ یا چگونه می‌توان گفت که زندگی کسی معنادارتر از دیگری است؟ (استرول، ۲۰۰۸، ۱۷۸)

نگره‌های اگزیستانسیالیسم *existentialism* به لحاظ ماهیت خود درباره سرنوشت بشر، چالش‌های جدی داشته و در برخی موارد نیز نسبت به سایر رویکردهای فلسفی با موضعی انتقادی ظاهر می‌شوند. به عنوان نمونه کی‌رکگارد درباره اندیشه عقلی هگل می‌نویسد: گفته‌های هگل با مسائل انسان و زندگی ارتباط ندارد. پرسش اساسی، معنای وجود *Existence* است. پرسش از چیستی انسانیت، زندگی و جهان، مواردی است که فلسفه سنتی برای آن‌ها پاسخی ندارد. (کی‌رکگارد، ۱۹۹۶، ۳۳) در فلسفه‌های اصالت وجودی می‌توان به بصیرت‌های عمیق و قابل تأملی در باره زندگی فردی انسان‌ها دست یافت. در این میان آلبر کامو به مثابه یکی از اندیشمندان نزدیک به گستره فلسفه‌های اصالت وجودی است. او از جمله متفکرانی است که در زمینه معنای زندگی دارای آثار متعددی است. البته او هرگز اثری با این عنوان ارائه نکرد، بلکه مقصود خویش را اغلب در قالب آثار داستانی و رمان‌های خود پی گرفت و در متن آثار خود به چالش‌های زندگی و اهمیت معناداری آن پرداخت. رویکرد این متفکر فرانسوی از آن رو حائز اهمیت است که با حذف مقولات متافیزیکی سعی داشته، معنای زندگی را در همین زیست جهان تصویر کند. از نظر کامو، در کل معنی زندگی در پرتو توجه به مؤلفه‌هایی چون خدا، دین، روز رستاخیز و... تهی ساختن زندگی از معنای اصیل و این جهانی آن است. کامو در نهایت با حذف متافیزیک از عرصه زندگی این جهانی، نوعی پوچی را در زندگی می‌پذیرد. اما پوچی در نظر او سرآغازی نو و تحولی بزرگ در زندگی است. اهمیت و عظمت زندگی این جهانی در همین پذیرش پوچی است. در ادامه ضمن تبیین رویکرد این اندیشمند فرانسوی، به تأملی مختصر در این زمینه می‌پردازیم.

تبیین مسأله معنا در اندیشه آلبر کامو *Albert Camus*

آلبر کامو (زاده ۷ نوامبر ۱۹۱۳ - درگذشته ۴ ژانویه ۱۹۶۰) نویسنده، فیلسوف و روزنامه‌نگار

الجزایری-فرانسوی تبار بود. او یکی از اندیشمندان بزرگ سده بیستم و از جمله نویسندگان مشهور است. کامو در سال ۱۹۵۷ به دلیل خلق آثار مهم ادبی که به روشنی به مشکلات وجدان بشری در عصر حاضر می‌پردازد، برنده جایزه نوبل ادبیات شد. آلبر کامو جوان‌ترین برنده جایزه نوبل و همچنین نخستین نویسنده زاده قاره آفریقا است که این عنوان را کسب می‌کند. کامو دو سال پس از دریافت جایزه نوبل در یک سانحه تصادف در می‌گذرد. با وجود این که کامو یکی از متفکران نزدیک به فلسفه اگزیستانس شناخته می‌شود، اما او همواره این برچسب خاص را رد می‌کرد. در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۴۵ کامو هرگونه همراهی با مکتب‌های ایدئولوژیک را تکذیب می‌کند و می‌گوید: «نه، من اگزیستانسیالیست نیستم. من و ژان پل سارتر از اینکه ناممان اینگونه برچسب می‌خورد، متعجب می‌شویم (رحیمی، ۱۳۶۲، ۱۹۲). کامو بارها تأکید کرده که فیلسوف نیست، بلکه مرد اخلاق است. او مدعی است درباره چیزهایی صحبت می‌کند که با آن‌ها زندگی کرده است؛ با نیپیلیست، تناقض، خشونت و با سرگیجه تخریب. اما در عین حال تأکید می‌کند که قدرت آفرینش زندگی را تحسین کرده است (همان ۵۱).

هر چند کامو، به تحلیل معنای واژه «معنا» نمی‌پردازد، اما از سرتاسر آثار وی مشهود است، که این واژه را به معنای «هدف» در نظر گرفته است. او همچنین از «پوچی» Absurde معنای خاصی اراده می‌کند و به طور کلی به شکل ایجابی به این مسئله می‌نگرد. کامو را مروج فلسفه پوچی نام نهاده‌اند. به نظر کامو زندگی و جهان نه تنها معنا و هدفی خارج از خود ندارد، بلکه حتی جستجوی چنین معنایی نیز پوچ است. به نظر وی حتی اگر چنین اهدافی خارج از قلمرو زندگی این جهانی ارائه گردند، چیزی جز خودفریبی نخواهد بود. انسان به مثابه تنها موجودی است که آگاهانه، متوجه بی‌اعتنایی جهان به اهداف خویش است، او پوچی زندگی را می‌پذیرد. او آگاهانه در می‌یابد که شعوری ورای جهان نیست و این تنها انسان است که می‌تواند به زندگیش معنایی ببخشد (کمبر، ۲۰۰۶، ۱۰). به نظر کامو پوچی یعنی درک بیهودگی زندگی و انصراف خاطر از هر گونه موجود متافیزیکی و ارج نهادن به نفس زندگی و مواهب طبیعی آن. زندگی، معنا و هدفی ورای آنچه که هست، ندارد. هر چه هست همینجاست و آدمی باید با تمام توان در استفاده هر چه بیشتر از همین زندگی این جهانی برآید (کامو، ۱۳۸۴، ۵۴).

کامو ملاحظات اخلاقی و نفسانی را با کاوش روشنفکرانه به هم آمیخت و این ترکیب، او را توانا ساخت، تا به زندگی و اندیشه زمان خویش چیزی مشخص بیافزاید. (بره، ۱۹۹۳، ۳۲)

با این همه، به رغم گفته کامو، تشخیص متافیزیک و اخلاق به سهولت میسر نمی‌شود. به عبارت دیگر، چون اخلاق بدون گونه‌ای از متافیزیک ممکن نیست، بنابراین زمانی که کامو می‌گوید، بیشتر مرد اخلاق است تا حکیم، او صرفاً این نکته را گوشزد می‌کند که به متافیزیک از راه ویژه و با تأکید خاصی نزدیک می‌شود (کامو ۱۳۴۳، ۸) نوئل رابله در این باره می‌نویسد: آثار کامو نه وعظ تنگ نظرانه، بلکه شیوه کامل یک زندگی را معرفی می‌کند (همان). کامو به سادگی‌ها عشق می‌ورزید، به سنت مدیترانه‌ای دلبستگی عمیقی داشت و برای گذشته نوعی شیفتگی دل آزار در خویشتن می‌دید (کامو، ۱۳۸۴، ۸۸).

کامو در باره مسئله خداآوری، به مثابه تنها نقطه مرکزی متافیزیک سنتی، همواره سه امکان را مد نظر قرار می‌داد: ۱. یا خدایی نیست و بشر در جهانی بی‌اعتنا به نیازهای بشری رها شده است. ۲. یا خدا خاموش است. ۳. یا خدا فقط با برخی از برگزیدگان خود سخن می‌گوید و صرفاً آنها را نجات می‌دهد و بقیه را نادیده می‌گیرد. در این زمینه سارتر به کامو چنین می‌نویسد: در کتاب‌های تو نفرتی از خدا هست چندانکه باید تو را بیشتر «ضدخدا» دانست تا «بی‌خدا» (کمبر، ۲۰۰۶، ۲۳). متافیزیک کامو همچون سایر فلاسفه اگزیستانس مبتنی بر نقد عقل فلسفی، نظام‌مند است. او همچون هم‌مسلمکی‌های خود، همواره دلواپس و نگران جایگاه انسان در جهان، معنای زندگی بشری، دلایل زیستن و اخلاق بود. او در بیگانه آشکارا اعلام می‌دارد که «نفس زندگی» اهمیت دارد، هر چند شیوه زندگی و انتخاب‌های فرد اهمیتی ندارد. هر زندگی به همان اندازه زندگی دیگر خوب و مطلوب است. (کامو، ۱۳۶۶، ۴۵). شاید دلیل آن، این باشد که به جهت قطعی بودن مرگ، شیوه زندگی آدم و انتخاب‌های او اهمیتی وای منافع و علائق افراد بشر ندارند.

کامو در افسانه سیزیف معتقد است که تنها یک مسئله فلسفی واقعی وجود دارد و آن خودکشی است. داوری در این باره که آیا زندگی ارزش زیستن دارد یا نه، خود پاسخی است به سؤال بنیادین فلسفه، سایر مسائل حرف است (کامو، ۱۳۴۳، ۱۵). نوشته‌های ناب فلسفی کامو در افسانه سیزیف و بیگانه که مسئله پوچی را با جدیت مطرح و از آن حمایت می‌کند، و نیز در طاعون که مسئله شر را به شیوه بسیار جالبی مطرح می‌کند، خلاصه نمی‌شود. هر چند این آثار از جمله بهترین آثار فلسفی اویند، اما همانطور که بیان شد او بارها تأکید کرده که فیلسوف نیست، بلکه به طور کلی مرد اخلاق است.

از نظر کامو دلیل عمده پوچی جهان، خاموشی گران جهان در برابر فریاد آدمی است. به نظر وی پوچی به این دلیل رخ می‌دهد که جهان توان پذیرش فهم را ندارد. به عبارت دیگر

ما می‌خواهیم جهان معنایی داشته باشد، اما جهان فاقد چنین معنایی است، رسیدن به این تضاد رسیدن به پوچی است (کمبر، ۲۰۰۶، ۱۲۰).

کامو سه استدلال اقامه می‌کند تا فهم‌ناپذیری جهان را باورپذیر کند:

۱. فلاسفه در وصول به توافقی بر سر راه حل هرگونه مسئله فلسفی یا ابزارهای فلسفی شکست خورده‌اند. به نظر وی آدم‌ها پس از این همه تحقیق در رسیدن به شناخت حقیقی نومید شده‌اند.

۲. به نظر کامو فقط درباره دو چیز می‌توان گفت «می‌شناسمش»: اول هستی خودمان یعنی موجودات آگاه و دوم هستی جهانی که می‌توانیم آن را لمس کنیم. شناخت در این نقطه پایان می‌یابد و آنچه می‌ماند، فقط حرف است.

۳. کامو علوم طبیعی را ابزاری برای کشف و فهم‌پذیر ساختن جهان نمی‌داند. زیرا علوم طبیعی در نهایت متکی به شعر و استعاره و یا هنر است (کروز، ۱۹۷۳، ۶۳).

مهمترین دلیل کامو در پذیرش و باور آنچه برگفته شد، به طور عمده آن است که برای توضیح دادن تنوع جهان مادی، یک وحدت جهانشمول، ضروری است و پی بردن به این‌که جهان واجد چنین وحدتی نیست، برای اثبات پوچی کفایت می‌کند. کامو همچنین مجذوب این ایده کلی بود که زیستن در این جهان، زیستن در تبعید همراه با حسرت وطن گمشده است. او این حسرت و تبعید را به نحو دلکشی در «تابستان در الجزیره» توصیف کرده است (کامو، ۱۳۸۴، ۷۷). این دو نکته به طور کلی از بررسی و پژوهش کامو درباره فلسفه فلوطین بدست می‌آید. کامو که پایان‌نامه لیسانس خود را تحت عنوان متافیزیک مسیحی و فلسفه نوافلاطونی دفاع کرده بود، سخت مجذوب این نوع نگاه بود (کمبر، ۲۰۰۶، ۴۸). کامو این مضمون را در نمایشنامه سوءتفاهم به زیبایی ترسیم می‌کند. او مثل مارتا (یکی از شخصیت‌های اصلی داستان) چنین می‌اندیشید که عطش سوزان به آرامشی بی‌دغدغه در وطنی گمشده (که همان رؤیای فلوطین بود) پیهوده و عبث است (کامو، ۱۳۴۹، ۲۴). در مجموع می‌توان گفت نوع نگاه مسیحیت به مسئله شر در جهان و گناه ذاتی انسان، تأثیر زیادی بر تفکرات کامو داشته است (برگ، ۷۵).

در این راستا صرفاً دو ملاک برای فهم‌پذیر نمودن جهان می‌توان ارائه داد: ۱. جامعیت

۲. آشنایی

منظور از جامعیت این است که «فهم‌پذیری» باید کل جهان را توضیح دهد. «می‌خواهم یا همه چیز توضیح داده شود یا هیچ چیز». (کامو، همان) و منظور از آشنایی این است که

«فهم‌پذیری» باید آن‌چنان باشد که برای انسان‌ها مهم می‌نماید و با توجه به ارزش‌های انسانی است که معنا پیدا می‌کند. وی چنین می‌نویسد: «عمیق‌ترین تمنای ذهن... پافشاری بر آشنایی است... فهم جهان برای انسان به معنای فروکاستن آن به امر انسانی و مهر خود را بر آن زدن است» (کمبر، ۲۰۰۶، ۱۲۱).

به نظر کامو، تمسک به ماورای جهان مادی برای توجیه معنای زندگی، نوعی اهانت به قداست زندگی است. او می‌گوید هر چند جهان آن وحدت، یکپارچگی و اعتنای آرامش‌بخش به سرنوشت بشری که اکثر انسان‌ها آرزویش را دارند و طالب آنند، اما با وجود این، هر چه هست همین‌جاست. خود انسان باید به زندگی معنا دهد. دست‌اندازی به هر گونه عاملی وری این جهان نه تنها امری عبث است، بلکه توهین به زندگی نیز هست (کامو، ۱۳۶۶، ۱۱۳).

ریچارد کمبر در تأیید سخن کامو چنین می‌نویسد «ظاهراً جهان به سرنوشت‌های جمعی و فردی ما بی‌اعتناست، در حالی که اعتنای جهان به این سرنوشت‌ها به طور دقیق همان نوع معنایی است که بیشتر آدمیان از ته دل طالب آنند» (کمبر، ۲۰۰۶، ۱۲۳).

اکنون سؤالی که مطرح می‌شود این است، اگر چنین است، یعنی اگر جهان فاقد آن نوع معنا یا فهم‌پذیری است که برای ما مهم است، پس چرا شمار آنانی که این فقدان را در می‌یابند، این همه اندکند؟ پاسخ تلویحی کامو این است که آدمیان ماهرانه و مصرانه خود را در زمینه ماهیت واقعی جهان فریب می‌دهند و ادیان سنتی نظیر مسیحیت و ایدئولوژی‌های فلسفی نظیر مارکسیسم، اسطوره‌هایند که به ما در این فرایند فریب، یاری می‌رسانند. اینها پرده‌ای می‌شوند بر چشم ما در برابر پوچی. آدمیان صحنه زندگی خود را با معناهای آشنای جعلی می‌آراید. آدمها این هنر را در خود می‌پروراندند که زیاد عمیق نشوند؛ هنر پراکندن خاطر از جنبه‌های حادث‌تر وضعیت بشری (همان ۱۲۸).

نکته جالب در اندیشه کامو این است که او از طرح مسئله پوچی و حمایت از آن هیچ ابایی نداشته و با قدرت از آن دفاع کرده و با صراحت تأکید می‌کند که کشف پوچی تنها عامل رهایی بخش آدمی از دام اوهام و خیالات متافیزیکی است. رهایی از بند توهمات به ظاهر گران‌بها، اما این آزادی بهایی گزاف دارد. او در یادداشت‌هایش آشکارا عنوان می‌کند که نباید خود را از دنیا جدا کرد... خود را نباید نابود کرد (کامو، ۱۳۷۴، ۲۸). به نظر کامو باید زندگی کرد و آفرید. باید تا سر حد اشک زیست (همان ۵۲). و در جایی دیگر چنین می‌گوید «جهان زیباست؛ نکته همین است. حقیقت بزرگی که این چشم‌انداز صبورانه به من می‌آموزد، این است که نه ذهن، و نه حتی قلب، هیچ اهمیتی ندارند...» (کامو، ۱۳۵۲، ۵۸) او تعابیر متعدد و

جالبی در باره چگونگی و نوع زندگی دارد. به عنوان نمونه «لیس زدن زندگی چون آب نبات، شکل دادن، و تیز کردن زندگی، و نهایتاً دوست داشتن، به همان شیوه‌ای که آدم دنبال واژه، تصویر، و جمله قطعی می‌گردد، واژه یا تصویری که پایان یا نتیجه‌ای را مشخص می‌کند، که از آن می‌توان بار دیگر آغاز کرد، پایان یا نتیجه‌ای که دید ما را از جهان رنگین می‌کند... تمام تلاش من اکنون این است که این حضور خود با خود را تا به آخر ادامه دهم... تن در ندادن: همه راز در همین است» (کامو ۱۳۷۴، ۵۹)

اکنون سؤال این است که اگر جهان نظم اخلاقی، معنا، جهت یا معیاری برای داوری انتخاب‌ها ندارد، پس چگونه می‌توان زندگی معناداری داشت؟ به نظر کامو بسیار اندکند، کسانی که می‌توانند در عین آگاهی بر بی‌منطقی و پوچی زندگی، بی‌توسل به گریز یا خودفریبی، با زندگی درآویزند. چشم در دوختنی صادقانه و بی‌باکانه به پوچی مستلزم پذیرش غیبت امید، طرد کامل و نارضایتی آگاهانه است (کمبر، ۲۰۰۶، ۱۳۰). اما آیا بی‌معنایی جهان متضمن این است که زندگی ارزش زیستن ندارد؟ آیا کسی که به این نتیجه رسیده، که زندگی پوچ است، باید به این نتیجه نیز برسد که ادامه حیات بی‌وجه است؟ پاسخ کامو منفی است و کلید این پاسخ منفی هم درک و دریافت او از مسئله «طغیان» است. وی می‌گوید: آدم‌هایی که فکر می‌کنند زندگی‌شان ارزش زیستن دارد، فقط به این دلیل که معنای مورد نظرشان را همچون امیدی در جهانی دیگر تصور می‌کنند، ارزش زندگی خود را تابع چیزی بیرونی می‌کنند. از این رو کسانی که می‌پندارند زندگی ارزش زیستن دارد، صرفاً به این جهت که خدا پاداشی بهشتی را به آنان وعده داده است، یا چون در خدمت هدف تاریخند، یا به هر دلیل بیرونی دیگر، زندگی را وسیله‌ای در خدمت یک هدف یا غایت می‌بینند و نه هدف یا غایتی در خود. به همین جهت آنان که چنین می‌اندیشند، در واقع ارزش زندگی را آنگونه که شایسته آن است، درک نکرده‌اند (همان).

به نظر کامو معنای زندگی در عظمت کاملش چیزی نیست مگر زیستن زندگی، صرفاً به دلیل نفس زندگی، در عین بازشناسی جسورانه و بی‌تزلزل پوچی. ما باید به جای احساس خفت از فهم‌ناپذیری جهان و ناامیدی، با رد امید بی‌دلیل از سوی و تأیید زندگی از سوی دیگر، با غرور تمام، بر استقلال خود صحنه‌گذاریم. او خود آشکارا تأکید می‌کند «اگر بپذیریم که هیچ چیز معنا ندارد، باید نتیجه بگیریم که جهان بیهوده و مهمل است، اما آیا هیچ چیز معنا ندارد؟ من هیچگاه معتقد نبوده‌ام که باید در این وضع ماند» (رحیمی، ۱۳۶۲، ۱۹۰). او در یک مصاحبه اذعان دارد که قبول بیهودگی تمام آنچه که ما را احاطه کرده است، مرحله ایست که

ممکن است بارور باشد. پرداختن به اندیشه «سرکشی یا طغیان» ممکن است به کشف اندیشه‌هایی که به «وجود»، معنایی نسبی می‌بخشند، کمک کند. هرچند که این معنی در معرض تهدید باشد (کامو، ۱۳۵۱، ۶۳). کامو با رد اعتقاد به مابعدالطبیعه معتقد است که «اگر امروز نتوان بیرون از اعتقاد به مابعدالطبیعه زندگی و عمل کرد، تعداد بسیاری از مردم غرب محکوم به بی‌عملی و بی‌حاصلی می‌شوند» (رحیمی، ۱۳۶۲، ۱۹۴). از نظر کامو آزادی، طغیان و شور، پیامدهای پوچی‌اند. به عبارت دیگر تجربه زیستن، بی‌اعتنایی به هر چیزی جز خود زندگی. آگاهی پیوسته بر حال و توالی حال‌ها، یعنی همیشه زیستن در حال و شور زندگی (کامو، ۱۳۵۰، ۳۲).

کامو با تأکید فراوان به زندگی ارج نهاده، می‌گوید: من در این دنیا خوشبختم، زیرا ملکوت من گوشه‌ای از این دنیا است (کامو، ۱۳۷۴، ۱۵) از چیزی نخواهم گفت، جز عشقم به زندگی، اما این نکته را به شیوه خود خواهم گفت (همان ۱۷) او با قوت و قدرت اعتقاد دارد که هیچ سرنوشتی نیست که نتوان با تمسخر و تحقیر بر آن غلبه کرد. اگر کسی بتواند در زندگی دل به کمک خدایان نبندد، زمام خود را به دست می‌گیرد و خوشبختی ناب در همین است. باز شناختن این که «همه چیز خوب است» خدایی را که «با انتخاب رنج بیهوده... به این جهان آمد» از این جهان می‌راند و سرنوشت را «امری انسانی» می‌کند که تکلیفش باید در میان خود انسان‌ها روشن شود (کامو، ۱۳۴۳، ۵۷).

تر اصلی کامو در عبارت لاتینی معروف از این قرار است: *Carpe diem* یعنی امروز را دریاب. بقیه حرف و حدیث‌های لاطائل و بیهوده‌ای است که فقط به کار آدمیان فارغ از درد می‌آید. شاید هم به کار متخصصان حرفه‌ای که شغل آن‌ها چنین است و گرنه با این مسائل نمی‌توان زندگی آرام و توأم با خوشبختی داشت. از نظر کامو رسیدن به پوچی و بیهودگی زندگی، پایان راه نیست، بلکه آغاز است. او معتقد است درک این واقعیت، موضوعی است که تمام نفوس بزرگ از آن آغازیده‌اند (رحیمی، ۱۳۶۲، ۱۷). کامو در *افسانه سیزیف* که از جمله آثار به طور نسبی فلسفی او محسوب می‌شود، به ماجرای پادشاه یونان باستان (گویا سیزیف پدر اولیس Ulysses بوده) اشاره می‌کند که از سوی خدایان به انجام کاری عبث و غیرانسانی محکوم می‌شود. سیزیف مجبور است تا ابد سنگی را از کوه بالا ببرد و سپس آن را پایین بیاورد. و کامو از این اسطوره قرائت خاصی ارائه می‌کند. او با این اثر فلسفی دیدگاه خود را درباره سرنوشت بشر، جهان و هستی ارائه کرده و به بررسی مضامین کلیدی عناصری همچون پوچی، عصیان، خودکشی و آزادی می‌پردازد. از نظر کامو پذیرش و درک پوچی جهان به

عصیان آدمی می‌انجامد و نه به سوی تسلیم و مرگ. سیزیف با مورسو (قهرمان داستان بیگانه) خویشاوند است. زیرا هر دوی آن‌ها عصیان خود را در برابر نامعقولی جهان و بی‌منطقی دائم جامعه به ظاهر انسانی، ابراز می‌کنند. سیزیف متوجه شده که دنیا عاری از معنا و لبریز از ستم و درد است. اما او به ظلم حاکم بر جهان اهمیت نمی‌دهد و هرگز از پای نمی‌نشیند. سیزیف شورشی است که پیوسته تمامی نیروی خود را برای تغییر این جهان بی‌سر و سامان و پوچ به کار می‌گیرد، زیرا زندگی کردن نه تنها کامجویی، بلکه مبارزه علیه بیهودگی، آشفتگی و ستمگری است. کامو که این هستی خاکی را یگانه حقیقت می‌انگارد، بر این باور است که در این جهان تنها انسان اهمیت و معنا دارد و رسالت آدمی چیزی جز ساختن نظامی انسانی نیست. در واقع مضمون *افسانه سیزیف* نه از پای نشستن و افسردگی و ناامیدی بلکه شکوفایی حیات و زندگی است. به عبارت دیگر سیزیف یا مورسو پوچ مآب (کامو) زیبایی و لذت این دنیای خاکی را نیز می‌جوید و با سماجت و پشتکار، بهشت و جهنم خود را بر روی همین کره خاکی می‌طلبد. شاید به طور خلاصه و در یک کلام بتوان سیزیف را نماد شورش و پوچ‌زدایی و ستیز آدمی برای خوشبختی دانست. سیزیف، انسان آگاه را به عصیانی خلاق و غیرایدئولوژیک برای دفاع از منزلت بشر فرامی‌خواند (کامو، ۱۳۸۴، B۱۰).

همانگونه که پیشتر نیز بیان شد، احساس پوچی و شوریده دلی نتیجه فقدان معنا و بسط نیست، انگاری در جامعه مدرن است. روند تجدد مآبی معاصر، افسون‌زدایی و تقدس‌زدایی را با خود به ارمغان می‌آورد. سیزیف یا مورسو شاهد و قربانی تکرار کسل‌کننده زندگی ماشینی و یکنواختند، که هر لحظه در گرداب ناآرامی و عدم شور و شوق غرقه می‌شوند. به نظر می‌رسد ترس آگاهی هایدگر، تهوع سارتر، و از خود بیگانگی مارکس هر یک حالات روحی فردی هستند که در عصر مدرن زندگی می‌کند. از این جنبه می‌توان *افسانه سیزیف* را به نوعی نقد مدرنیته و انسان متجدد دانست. شاید یکی از دلایل اینکه کامو به اندیشمندانی مثل هایدگر، یاسپرس، کی‌یر کگارد، داستایوفسکی و نیچه ارجاع می‌دهد، این نکته باشد که این‌ها نیز مدام ارزش‌ها و عقاید عصر مدرن را نقد کرده و فریاد زده‌اند. در مجموع شاید بتوان عناصر اصلی و اساسی اندیشه کامو در باب جهان و انسان را در عناوین ذیل خلاصه کرد:

۱. کامو زندگی بشر و جهان را فاقد منطق و عقلانیت صحیح می‌داند. تأکید او بر تنهایی آدمی و پوچی دنیا متمرکز است (همان ۱۷).
۲. هرچند کامو به دنبال خردورزی است و از آن دفاع می‌کند، اما سخت با خردزدگی (پرستش عقلانیت) مخالف است. او با صراحت اعلام می‌کند که «عقل در برابر دل ناتوان

است» (همان ۲۲).

۳. کامو بیداد و خاموشی جهان را نمی‌پذیرد. زیرا پذیرش چنین وضعیتی به نظر او نفی انسانیت را در پی دارد. شورش علیه وضع موجود تنها در انقلابی اجتماعی - سیاسی خلاصه نمی‌شود. بلکه عصیان او جنبه وجودی، متافیزیکی، و فرا تاریخی دارد که بر دگرگونی فرد و نه جمع استوار است. شاید بتوان انسان آگاه کامو را جایگزینی زمینی برای خدای مسیحیت دانست.

۴. کامو در عین این‌که نامعقولی جهان را می‌پذیرد، اما با شور و حرارت خاصی حیات و زندگی را می‌پذیرد. یعنی اهل خوشبختی است. سیزیف کامو محکوم است، اما شور و شوق زندگی را از دست نمی‌دهد و حتی «خوشبختی پوچ» را سرنوشت خویش می‌داند (همان). انسان پوچ کامو، هر لحظه به پوچی آری می‌گوید، او با خیره شدن در چشمان پوچی او را به تمسخر می‌گیرد و در دل پوچی به زندگی این جهانی خود، آری گفته و خود را وقف زندگی توأم با شادی و لذت می‌کند. او درباره آری گفتن و عشق به زندگی در عین پوچ بودن آن، قطعه قابل تأملی در یادداشت‌های خود دارد: «اگر کسی همین جا به من می‌گفت که کتابی درباره اخلاق بنویسم، کتابی که می‌نوشتم، صد صفحه می‌داشت، که نود و نه صفحه آن سفید بود. و روی صفحه آخر می‌نوشتم، من تنها یک وظیفه می‌شناسم، و آن عشق ورزیدن است، و راجع به بقیه چیزها می‌گفتم نه (کامو، ۱۳۷۴، ۵۳).

در مجموع آنچه از سخنان کامو برداشت می‌شود این است که متافیزیک کامو، متافیزیکی فاقد جنبه‌های روحانی است. او با صراحت اعلام می‌کند که هر چه هست، در همین دنیاست و عاقبت کار آدمی دخمه‌ای بی‌روزن خواهد بود. تار و پود عمر ما ایام شاد و ناشادی است که باید زیست و بایستی تلاش کرد تا از جنبه‌های مثبت آن استفاده کرد. به نظر کامو شوق زیستن امری طبیعی است، از این رو باید اراده زیستن را نیز بدان افزود، چرا که دنیا از نظر او خوان شادمانی است و برای بهره‌برداری از آن باید به سوی آن شتاب کرد. کامو در طول حیاتش تصمیم گرفته بود که تا هست، زندگی را نه بر پایه امیدهای واهی، بل برای خود زندگی دوست بدارد. به نظر او هستی دارای حقیقت ویژه خویش است و بهای ویژه‌ای دارد. بنابراین، برای درک این موهبت باید از بند هر اسطوره‌ای خود را رها کنید. از نظر کامو دم زدن از خدا، آخرت، جاودانگی روح و ... گرفتار شدن در توهمات غیرقابل حلی است که آدمی را از فیض زیستن محروم می‌سازد. در برابر چشم‌انداز شکوهمند طبیعت که خلود خود را به رخ می‌کشد، آدمی نیز باید عظمت خود را در همان ناماندگاری جسته و شاد زندگی کند. او باید حقیقت

خاکی و محدود به خاک خود را بپذیرد و به اعتقادات باطل دل خوش ندارد (همان ۲۸). از نظر کامو باید شادی را برای شادی جستجو کرد و فراسوی آن به دنبال چیز دیگری نباشیم. همین یک لحظه را دریابیم که دم، غنیمت است. کامو در برخی موارد، اظهار داشته که پیامبر پوچی نیست. به نظر او جهان پوچ نیست، زندگی پوچ نیست، بلکه رابطه آدمی و جهان گنگ است. به نظر وی ما زندگی را دوست داریم و شوق زیستن در وجود ما خانه دارد. اما سرانجام باید رفت و انسان سر از کار طبیعت در نمی‌آورد. جهان کر و کور و گنگ است و به ندای ما پاسخ نمی‌دهد، و رنج ما دقیقاً در همین نکته قرار دارد (کامو، ۱۳۵۲، ۱۵۵) راه‌هایی نیز روشنگری است، یعنی این‌که خود را از بند چون و چراهای تکراری و مهم‌اندیشه‌رها سازیم و فقط زندگی کنیم. افسانه سیزیف نماد و سمبلی است از سرنوشت آدمی. آدمی در دایره تنگ ایام می‌گردد و می‌پندارد که به پیش می‌رود. اما همین بیهودگی که آدمی آن را آگاهانه می‌پذیرد، و با همه شور خود به همین زندگی دل می‌بندد، مایه عظمت اوست. چرا که آدمی با پذیرش آگاهانه کار بی‌ثمر خود، حکم خدایان را تحقیر و محکوم می‌کند. چنین انسانی از زندگی دل نمی‌کند، و شوق زندگی جام وجودش را چنان لبریز می‌کند که پیوسته و در حال، از مرگ و نیستی بیزار می‌جوید. به نظر کامو اصل همین است و بس. سیزیف را باید خوشبخت در نظر گرفت (کامو، ۱۳۸۴. B، ۱۴۲).

نتیجه

نگاه کامو به جهان به مثابه رویکردی فاقد جنبه‌های الهی و متافیزیکی در عین این‌که حاوی برخی نکات و بصیرت‌های ظریف و قابل تأملی است، اما فاقد انسجام درونی بوده و به همین دلیل نیز به نظر می‌رسد، به عنوان نظریه‌ای قابل قبول آنگونه که بتوان در زندگی کنونی بدان تمسک کرد، خالی از اشکال و نقد نیست. سؤال اساسی در این باره آن است که آیا انسان قادر است بدون توجه به جنبه‌های متافیزیکی هستی خویش، از زندگی معناداری برخوردار باشد؟ البته شاید بتوان برخوردار از انسان از گونه‌ای جنبه متافیزیکی را نوعی توهم قلمداد کرد، اما به نظر می‌رسد توهم خواندن متافیزیک نیز، خود، مسئله‌ای متافیزیکی است که به سادگی نمی‌توان به تبعات آن پایند بود. کامو نیز با عبارات متعدد سعی در ارائه راه حلی برای رهایی از این توهم دارد.

کامو در افسانه سیزیف تنها مسئله فلسفی ارزشمند را «خودکشی» عنوان می‌کند. اما به نظر می‌رسد این نوع برخورد با مسائل فلسفی خالی از نوعی دقت و تعمق فلسفی است. زیرا

هر چند این مطلب که زندگی ارزش زیستن دارد یا نه، یک مسئله جدی فلسفی است، اما بدون تردید، تنها مسئله به واقع جدی فلسفی نیست و نخستین مسئله هم نیست که باید در فلسفه بدان پرداخته شود. دلایل کامو در افسانه سیزیف در بررسی خودکشی نیز بسیار آشفته است. او خود تأکید می‌کند که دلایل زیادی برای خودکشی دارد و بسیاری از آن‌ها نیز برآمده از تعمق و تأمل نیستند و سرانجام نیز به این نتیجه می‌رسد که افراد اندکی از سر تعهد و آگاهی دست به انتخاب خودکشی یا مرگ می‌زنند. بنابراین مسئله‌ای که وی با وسعت و جدیت زیادی در ابتدای نظریه پوچی خود، مطرح می‌کند، در ادامه به تعداد اندکی از افراد، فرو کاسته می‌شود.

کامو می‌پذیرد که زندگی ارزش زیستن دارد، حتی زمانی که بدی‌های زندگی فراوانند و خوبی‌های آن کمتر از آن است که بر بدی‌های آن فزونی یابد. اما آنچه میزان را به نفع خوبی زندگی سنگین می‌کند، نفس زندگی است و نه محتوای آن. به نظر وی بیشینه کردن این خیر، فی نفسه مطلوب است. اما در این میان مشخص نیست که بین نفس زندگی و محتوای آن چه تفاوتی وجود دارد؟ به ظاهر، غالب اینگونه سخنان، فقط سخنانی هیجان برانگیزند که به زیبایی ساخته و پرداخته شده‌اند، اما به کاری نمی‌آیند.

توجه به اخلاقیات کامو نیز حائز اهمیت است. اخلاقیات کامو بسیار مغشوش و آشفته است، به گونه‌ای که به سختی می‌توان اخلاقی متوسط از آن استنباط کرد. از این رو اگر اخلاق را به مثابه یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های زندگی معنادار تلقی کنیم، از این جهت اندیشه کامو هیچ ره‌آورد جدی به ارمغان نمی‌آورد. مسئله معنا، در اساس متعلق به گستره‌ای فراتر از طبیعت مادی است و حذف این گستره فراتر، زندگی را به نگاه حس‌گرای پوزیتیویستی تقلیل می‌دهد. زندگی به مثابه پاره خطی فاقد مبادی متافیزیکی را به سختی می‌توان زندگی نام نهاد.

Bibliography

- Aristotle. (1364/1985). *Politics*. Hamid, Enayat (Trans.) Tehran: Kharazmi publication.
- Bree, Germain. (1372/1993). *Albert Camus*. Khshayar, Deihimi. Tehran: Nasl-e-Ghalam.
- Camus, Albert. (1384/2005a). *Anxiety of Existence*. Mohammadtaghi, Ghiasi. (Trans.) Tehran: Agah publication.

- Camus, Albert. (1384/2005b). *The Myth of Sisyphus*. Mahmoud, Soltaniye (Trans.) Tehran: Jami Publication.
- Camus, Albert. (1343/1954). *The Myth of Sisyphus*. Ali, Sodoughi (Trans.) Tehran: Farokhi Publication.
- Camus, Albert. (1374/1995). *Memoranda*. Khashayar, Deihimi (Trans.) Tehran: Tajrobeh.
- . (1351/1972). *Plague*. Reza, SeyyedHoseeini (Trans.)Tehran: Nil publication.
- . (1366/1987). *Stranger*. Amirjalalodin, Alam (Trans.) Tehran: Ketab Sara.
- . (1349/1970). *Misunderstanding*. Jalal, Al Ahmad (Trans.) Tehran: Theater Art publication .
- . (1352/1973). *The Fall*. Farrokh, Shourangiz (Trans.)Terhan: Pocket Books Publication.
- . (1350/1971). *Caligula*. Abolhasan, Najafi (Trans.)Tehran: Nil publication.
- Camber, Richard (1385/2006). *Camus' Philosophy*. Khashayar,Deihimi (Trans.) Tehran: Tarhe No publication.
- Cruise Obrien,conor. (1352/1973). *Albert Camus*.Ezzatollah,Fuladvand (Trans)Tehran:Khaeazmi publication.
- Kierkegaard, soren. (1996). *Papers and Journals*. penguin group.
- Plato. (1335/1956). *Republic*. Foad, Rohani. Tehran: Translation and Publication Board.
- Rahimi, Mostafa. (1362/1983). *Camus' commitment*. Tehran: Agah.
- Strole, Avrum. (1378/2008). *Analytic Philosophy in the Twentieth century*.Fereydoun,fatemi (Trans.) Tehran: Markaz publication.
- Stace ,Walter Terence. (1371/1992). *Selected Philosophical Papers*. Abdolhosein, Azarang (Trans.) Tehran: Publication of the Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Stromberg, Kjell. (1370/1991). *A Criticism of the Life and Works of Albert Camus*. Ziaodin, Hajari (Trans.) Tehran: Kavir publication.
- Thomas, Henry. (1365/1986). *Elites of philosophy*, Fereydoun, Badrei (Ttrans.) Tehran: Keyhan
- Tolstoy, Leo. (1366/1987). *Childhood, Adolescence, Youth*. Gholamhosein. Arabi (Trans.) Tehran: Ekbatan publication.